فهرست

[اصول/ سیره عقلائیه 2](#_Toc115610707)

[پیشگفتار 2](#_Toc115610708)

[دلیل هفتم حجیت سیره 2](#_Toc115610709)

[تقسیم دلالت بر ظهورات لفظیه و حالیه 3](#_Toc115610710)

[چند نکته در تبیین مسئله 3](#_Toc115610711)

[مطلب دوم در مقدمه 5](#_Toc115610712)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره عقلائیه

# پیشگفتار

گفته شد که سیره عقلا یا سیره ناس از ادله‌ای است که در بسیاری از موارد و مسائل فقهی مورد استدلال قرار می‌گیرد و اهمیت آن تا آنجایی است که علاوه بر اینکه در مسائل فقهی و فرعی به سیره استدلال و استشهاد می‌شود در بسیاری از مباحث اصولی در ظهورات و حجج هم مستند به سیره است

لذا این‌جور نیست که بگوییم سیره یک حجت شرعی است و یک اماره است و یک حجت است برای فروع و مسائل فقهی، دایره آن اوسع از این است، یک حجت شرعی است برای بسیاری از مسائل حتی اصولی و قواعد اصولی و حجج و امارات و در بسیاری از مباحث اصولی مورد استشهاد است و این اهمیت سیره را بالا می‌برد در حدی که ممکن است کسی تنظیم مباحث حجج و ادله سیره را مثل قطع بداند مرحوم شهید صدر در حلقات قطع را از عداد آن ظنون و حجج و امارات بیرون بردند، مثل رسائل نیست، آن را در ابتدای اصول قرار دادند به دلیل اینکه بحث قطع یا اطمینان از مباحثی است که هم بر فقه و هم بر بخش زیادی از اصول سایه افکنده است.

و سیره هم در آن سطح نه، ولی ارزش و دایره نفوذ و موارد استدلال به آن این‌قدر وسیع است که اهمیت این را دارد که فراتر از بحث عادی با آن مواجه بشویم.

افزون بر نکات دیگری که چند بار گفتیم و دیروز هم اشاراتی شد.

# دلیل هفتم حجیت سیره

ادله‌ای که برای حجیت سیره گفته شده است چندتاست که هفتمین دلیل که در الفائق ششمین بود عبارت از ظهور حالی سکوت معصوم در تقریر سیره ناس و سیره عقلا.

گفتیم که در اصول دو مبحث مهم به طور مستقل مورد بحث قرار نگرفته است درحالی‌که این دو مبحث از مباحث بسیار کلیدی هستند یکی از آن‌ها این بود که دوال به دو قسم تقسیم می‌شود؛ دوال وجودی و دوال عدمی

گاهی دال بر موضوعی امر وجودی است که خیلی زیاد است الفاظ و امثال اینهاست

اما مواردی هم دال‌عدم است، عدم اقدام، عدم تأیید، عدم ردع، عدم فعل و ترک فعل مفهوم پیدا می‌کند و معنا و مضمون پیدا می‌کند.

این یک بحث است که در قاعده لوکان لبان و جاهای مختلف ظهور و بروز و مصداق پیدا می‌کند و لازم است که بحث بشود و ما جسته و گریخته به تناسب در این سال‌ها هر از چند گاهی به این دوال عدمی و دایره دلالت آن‌ها پرداخته‌ایم ولی همچنان نیازمند به تجمیع کل مباحث هست.

# تقسیم دلالت بر ظهورات لفظیه و حالیه

یک بحث مهم دیگر اصولی بحث تقسیم دلالت و دال به لفظی و حالی یا ظهورات لفظیه و ظهورات حالیه

یک ظهورات هست که از الفاظ استفاده می‌کنیم و یک ظهورات دیگر هست که حالیه است حال و مقام و شرایط یک معنایی را افاده می‌کند با آن دایره وسیعی که دیروز گفتیم، شرایط زمانی، شرایط مکانی، شرایط متکلم، این که متکلم این ویژگی‌ها را دارد کلی مطلب می‌توان از آن به دست آورد. و زبان دیپلماسی و زبان بدن و انواع احوالی که مفید یک معانی و حاوی یک مضامینی است.

ظهور حالی که در کلمات اصولیین و جاهای مختلف آمده است و فقها گاهی این تعبیر را دارند و شهید صدر کمی برجسته‌تر این تعبیر ظهور حالی را به کار برده‌اند و در تقریرات بحوث‌شان کتاب تقدیر مرحوم آقا سید محمود هاشمی در مواردی آمده است شاید در حلقات هم آمده باشد و در کلمات دیگران هم کم و بیش آمده است.

نسبت این دو بحث من وجه است دوال عدمی با ظهورات حالیه گاهی بر هم منطبق هستند و گاهی مصداق جدایی پیدا می‌کنند ولی هر دو بحث از مباحث کلیدی و اساسی است که ظرفیت دارد کاملاً مستقل مورد بحث قرار بگیرد و شعب و شاخه‌های آن مشخص شود

در بحث ما در این دلیل هفتم تمسک به ظهور حالی سکوت است. ظهوری حالی و آن هم دال عدمی است. سکوت اشخاص از سکوت بکر در مقام نکاح تا سکوت امام در مقام مواجه با یک سیره جاریه در جامعه محل بحث است و مورد توجه باید قرار بگیرد.

در اینجا یکی از عدم‌های و ترک فعل‌های امام که عبارت از سکوت باشد در مواجه با یک سیره و رفتاری که از دیگران صادر شده است دال قرار دادیم و می‌گوییم یک اماره است و حکایت از تأیید می‌کند

پس سکوت در مواجه با سیره به عنوان یک دال حالی نه لفظی و آن هم عدمی، ترک ردع، این را دلیل گرفتیم و اماره بر تأیید گرفتیم. از این جهت است که این استدلال با هر دو بحث عام و کلانی که جای طرح استقلالی آن در اصول خالی است ارتباط دارد.

# چند نکته در تبیین مسئله

برای تبیین مسئله در خصوص این مسئله ظهور حالی چند نکته را عرض می‌کنم.

اینجا دال عدمی که عبارت از سکوت و ترک موضع باشد با ملاحظه احوالی که وجود دارد حمل بر تأیید می‌شود.

قبل از پرداختن به اشکالات معینی که ناظر به سه مقدمه دیروز است در مقدمه و ناظر به این مبحث ظهورات حالیه چند مطلب را عرض بکنم

۱- این که ظهورات حالیه به دو قسم تقسیم می‌شود از این منظر که گاهی این ظهورات حالیه سوار بر کلامی می‌شود و ناظر به سخنی است اینها را قرائن حالیه حافه به کلام می‌گویند

این ظهورات حالیه‌ای است که از آن تعبیر به قرائن حالیه برای یک مقال می‌شود این در اصول زیاد رایج است و از آن به قرینه حالیه تعبیر می‌شود که گاهی لبیه می‌گویند که اخص از حالیه است. قرائن غیرلفظی و تقسیم می‌شود به قرائن لفظی و غیرلفظی.

گاهی می‌گوید رأیت اسداً یرمی، این یرمی قرینه لفظیه است. گاهی در یک جایی است که می‌گوید رأیت اسداً و اشاره او و محیط معلوم می‌کند که این شخص انسانی است و نه اسد به معنای حقیقی این قرینه حالیه‌ای است که حافه به کلام است.

۲- ظهورات حالیه‌ای است که سوار بر کلام نمی‌شود همین‌جور می‌خواهد مطلبی را افاده کند و مقصود ما از ظهورات حالیه که اینجا تمرکز بیشتر داشتیم این نوع دوم است البته اگر بخواهد بحث از ظهورات حالیه بشود به دو قسم تقسیم می‌شود هر قسم احکام خاص خود را دارد و می‌شود مورد بحث قرار داد ولی آن که مهم‌تر است و مقصود ما در اینجا بود این ظهورات حالیه است که در چارچوب قرائن حالیه حافه به کلام قرار نمی‌گیرد از قبیل سکوتی که در اینجا می‌گوییم که عدمی است که گرچه عدم ملکه است ولی ربطی به کلامی ندارد معطوف به کلامی نیست.

این دومی جای بحث بیشتری دارد و الا اولی کم و بیش بحث شده است قرائن حالیه تا حدی در جاهای مختلف اصول مورد توجه بوده است و نکاتی در باب آن در اصول موجود وجود دارد.

اما این دومی به طور مستقل خیلی بحث نشده است.

نوع اول مثال همین چیزی بود که در رأیت اسداً گفتیم که هم می‌شود اسد بر رجل شجاع یک بار با قرینه یرمی و یک بار هم با قرائن محیطی که آنجا صحبت می‌کند و اشاره‌ای که آنجا وجود دارد شرایطی که وجود دارد بدون اینکه به زبان بیاید ولی جمله را معنا می‌کند

یا مثلاً در اطلاق مقدمات حکمت در اطلاق لفظی این‌طور است که متکلم می‌گوید اکرم العالم بعد می‌گوییم در مقام بیان است و قیدی نزده است این حالی است که به کلام ظهور می‌دهد در مقام بیان حال متکلم است. لفظ نیست حال متکلم است قید را ترک کرده است نگفته است العادل اینجا ترک یک قولی است در حال مقام بیان بودن اینجا اطلاق درست می‌کند این قرینه حالیه است که حافه به کلام است بر کلام سوار می‌شود

کون المتکلم فی تکلمه و کلامه فی مقام البیان یک حال متکلم است این بر عدمی ظهور می‌دهد نگفتن عادل به کلام ظهور می‌دهد انضمام این حال و ترک، این دو ترکیب می‌شود عالم را مطلق می‌کند.

حتی اطلاق مقامی هم شاید این‌طور باشد ولی نه به این وضوح در اطلاق مقامی هم وقتی شرایط و اجزاء نماز را در روایت حریز بیان می‌کند و بیست تا می‌شمارد و قنوت را نمی‌گوید آنجا می‌گوییم پس قنوت نیست آنجا هم حال متکلم و ترک بیان یک شرط و جزء اطلاق درست می‌کند آن هم آن حال و ترکی است که بر کلامی سوار می‌شود حتی اطلاق مقامی.

اینها انواع قرائن حالیه‌ای است که حافه به کلام است در شرایط مختلف از قبیل اسد که در یک حال تکلم آن صادر می‌شود و معلوم می‌شود منظور حیوان مفترس نیست و رجل شجاع است تا اطلاق لفظی، اطلاق مقامی و انواع قرائن حالیه‌ای که حافه به کلام است

اما نوع دوم کلامی در کار نیست حال شخص مفید مطلبی است این‌جور که در یک گفتگو دیپلماتیک می‌نشیند مفید این است که این روابط حسنه است یا روابط در آن وضع نیست و حال امام در مواجه با یک جریان اجتماعی افاده می‌کند که تأیید می‌کند یا رد می‌کند.

احوال امام که لفظ نیست و مطلبی را افاده می‌کند این مقصود اینجا دومی است احوالی است که حافه به کلام نیست و مستقلاً دلالتی دارد بدون اینکه بر کلام و سخنی سوار بشود.

این دومی در ضمن مباحثی پرداخته شده است که باید بیشتر به آن پرداخته شود

اینکه این تفکیک را انجام دادم برای اینکه در بعضی مقالات راجع به ظهور حالی می‌دیدم کاملاً حس می‌شد که بین این دو تفکیک نشده است همین‌جور در یک رفت و برگشت استظهارات و استدلالاتی می‌کنند و خلط وجود دارد این دو خیلی با هم فرق دارد.

آن ظهورات حالیه حافه به کلام خیلی راحت می‌تواند قرینه بشود و دلالت بکند و شیوع و جریان آن و استفاده مدالیل از آن خیلی آسان است درحالی‌که دومی خیلی سخت‌تر است

در هر یک از این دو طیف وجود دارد که از ضعیف و قوی و درجات وجود دارد

## مطلب دوم در مقدمه

در ظهور حالی مقصود از حال دایره وسیعی وجود دارد که شامل این قبیل امور می‌شود بدون اینکه بخواهیم حصر بکنیم

۱- حال همان شرایط زمانی شخص است

۲- شرایط مکانی شخص است

۳- شرایط شخصی و روحی و روان‌شناختی اوست.

اینها احوالی است که برای شخص یا صدور کلام یا اقدام یا عدم اقدام متصور است یعنی اینکه کسی حرفی می‌زند یا حرفی نمی‌زند یا کاری انجام می‌دهد یا کاری انجام نمی‌دهد با احوال مختلف معانی مختلف پیدا می‌کند که این احوال مختلف زمان و مکان و روحیات شخص و روحیات مخاطب است، فرهنگی است که در آن زمان یا مکان وجود دارد شرایط زمانی، مکانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، روحی و روان‌شناختی، اینها همه احوال است

هر جایی یکی از اینها می‌تواند فعلی را یا قولی را ترک فعلی یا ترک قولی را معنی‌دار کند.

در بحث حق الطاعه که بحث عمیقی مرحوم شهید صدر و مشهور فقها که برائت عقلیه هستند آقایان می‌گویند ما حق الطاعه‌ای هستیم و ما آنجا گفتیم در یک سطح حق الطاعه درست ولی با ملاحظه احوال خدا – با تعبیر تسامحی که می‌گوییم – اوصاف خدا را که در نظر می‌گیریم برائتی می‌شویم. اگر خدا را جوری معنا بکنیم حق الطاعه‌ای می‌شویم که آن جور اولیه و حق اولیه است اما اگر خدا را در وضعی که خود را در قرآن تصویر می‌کند آن وقت برائت عقلیه می‌شویم.

حال شخص و حال متکلم و احوال و اوصاف او می‌تواند این‌جور معنادار بکند و احوال او و نوع مواجه با او را تفسیر بکند

لذا در حق الطاعه برگشتیم به احوال و اوصاف خدا و گفتیم حال در این مؤثر است که حق الطاعه بشویم و یا برائتی بشویم

نکته دیگر در مقدمه باید اشاره کرد

این است که تفاوت این دلیل با دلیلی که به قاعده ارشاد و امر به معروف تمسک می‌کرد باید دقت کرد

یکی از دلایلی که برای حجیت سیره اقامه شد این بود که شارع وظیفه ارشاد جاهل دارد به عنوان یک مکلف، شارع مکلفی است که قاعده ارشاد جاهل برای او هست، وقتی که مواجه با فعلی یا ترکی در جامعه می‌شود اگر این کار حرام بود و یا ترک واجب بود بر شارع واجب بود ارشاد و هدایت بکند و راهنمایی بکند و چون ارشاد نکرده است معلوم می‌شود واجب نیست و از این استفاده می‌کردیم و به سیره معنی می‌دادیم. و می‌گفتیم الزام حرمتی بر آن نیست و اگر سیره ترک است می‌گوید واجب نیست برای اینکه در مرئای معصوم صادر شده است و معصوم از باب یک مکلف باید ارشاد جاهل بکند یعنی ترک واجب را تذکر بدهد و فعل معصیت را تذکر بدهد از باب ارشاد جاهل، یا در دلیلی دیگری می‌گفتیم از باب امر به معروف و نهی از منکر باید تذکر بدهد

یا در دلیل دیگری می‌گفتیم فراتر از ارشاد جاهل که وظیفه عمومی است یا ارشاد جاهل که وظیفه عامه است شارع به عنوان مقام شارعیت خود باید احکام را بیان کند که وظیفه خاصه خود او بود یا مبلغ هست این سه منظری بود که در آنجا از حد وسط وجوب ارشاد جاهل وجوب امر به معروف و نهی از منکر و وجوب هدایت و تبلیغ امر دین برای خصوص امام استفاده می‌کردم از این قواعد فقهی استفاده می‌کردیم و می‌گفتیم امام این وظایفی که دارد نگفت پس معلوم می‌شود این حرام نیست یا این ترک را موضع نگرفت معلوم می‌شود واجب نیست

در ظهور حالی باید توجه داشت که به آن حد وسط برنمی‌گردیم می‌گوییم امام از حیث اینکه فردی از عقلای عالم است و در یک جامعه و محیطی زندگی می‌کند و با قطع‌نظر از اینکه وظیفه ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و هدایت و تبلیغ بر عهده او باشد عقلا می‌گوید حال او ظهور در تأیید دارد.

این را باید دقت داشته باشید و لذا در چارچوب ارشاد جاهل نمی‌افتد اشکالاتی که به دلایل قبلی می‌گرفتیم این بود که اگر تأیید را بخواهید از ارشاد جاهل خارج کنید؛ ارشاد جاهل پنج قید دارد ممکن است آن شرایط نبوده است و به آن دلایل امام نفرموده است و لذا نمی‌شود از آن استفاده کرد.

امر به معروف و نهی از منکر چند قید دارد احتمال کذا و کذا است اگر آن نباشد نمی‌شود از آن استفاده کرد هدایت امام هم ممکن است قیدی داشته باشد اما ظهور حالی در آن چارچوب قرار نمی‌گیرد اگر قید و شرطی دارد قید و شرط عقلایی و عمومی است باید دیدی ظهور حالی عقلا در این مقام چیست با قطع‌نظر از این که تکلیف شرعی بر دوش این شخص از باب وجوب ارشاد جاهل و یا از باب امر به معروف و نهی از منکر قرار گرفته است

ظهور حالی عین آن چیزی که در سکوت بکر گفته می‌شود وقتی که از او اقرار می‌خواهند بگیرند برای اجرای صیغه، او سکوت می‌کند خواستگاری او آمده‌اند سکوت می‌کند این ظهور حالی است متصل به قاعده شرعی نمی‌کنیم

بنابراین تفاوت این دلیل با سه چهار دلیل قبلی این است که در دلایل وجوب ارشاد و امر به معروف و نقش امام و حتی قاعده لا ضرر به یک قاعده‌ای از احکام شرعی تمسک می‌کردیم و آن را حد وسط قرار می‌دادیم ولی اینجا هیچ بحث شرعی در مسئله دخالت ندارد. ظهور حالی عقلا است. این یک نکته ظریف که اینجا مقصود است

به اضافه یک نکته دقیق دیگری که باید مدنظر باشد ممکن است حال شارع را دخالت بدهیم ولی نه از باب قاعده ارشاد و کذا این جایگاهی که امام باقر و امام صادق علیه‌السلام دارند کار به تکالیف شرعی آن‌ها نداریم. این جایگاه را که کسی می‌بیند عقلا به این یک معنایی می‌دهند بنابر این ظهور حالی که اینجا می‌گوییم کار در مدار ارشاد و امر به معروف و شرایط آن‌ها قرار نمی‌گیرد بلکه یکی از این دو تا یا هر دو این چیزهایی که می‌گویم پایه و حد وسط است

یکی آن جای حال عقلایی و یکی هم حال شارع که عقلا این برداشت را از آن می‌کنند نه در چارچوب ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر

در الفائق واضح نیست که به این نکته چقدر توجه شده است اینجا تعبیر این است که بدعوا ان المعصوم بما انّ له مقام التبلیغ و المسئولیه فی أداء الاحکام اگر حد وسط را بخواهد ارشاد و مسئولیت خاص شرعی و امر به معروف بگیرد این با قبلی‌ها مختلط می‌شود ولی با تعبیری که ما گفتیم مختلط نیست

احوال عقلایی مقصود در اینجا ولو با جایگاهی که شارع دارد ولی نه در چارچوب قاعده امر به معروف و ارشاد و کذا که در شرایط آن قواعد قرار بگیرد عقلا می‌گویند امام است و چیزهایی دارد ولی در آن قواعد ارشاد و امر به معروف نمی‌برد.

عقلا می‌گویند یک شخصیتی است با این جایگاه حالا که نگفته است چه معنا دارد؟

با این مقدمات وارد مناقشات متوجه به دلیل می‌شویم که مناقشات ناظر به یکی از آن سه مقدمات است که در تقریر استدلال ذکر شد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد